بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان
انشای زیبا دربیان قوانین انشانگاری و خطوط نویسی و حفظ مراتب مکتوب الیہ ہر درجہ
انشای ہرسہای
تصنیف لطیف منشی ہرسہا صاحب ولد لالہ سادھو پرساد صاحب قانونگوی سابق تحصیل گنگوہ مضافات
در مطبع نامی منشی نولکشور بہ طبع رنگین مطبوع جہانیان شد
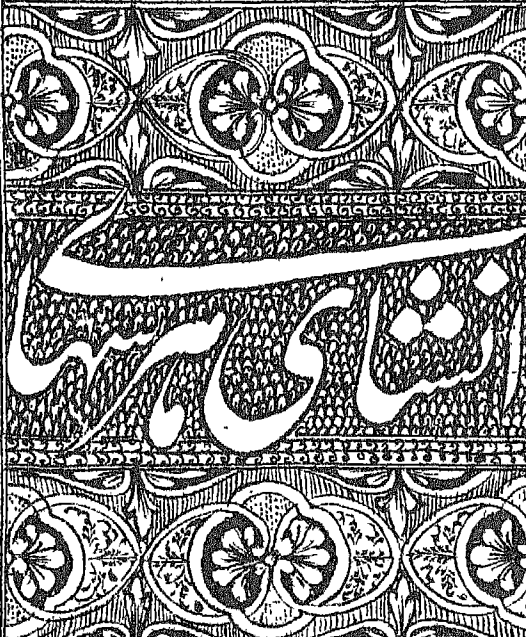
بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد و ثنای خالق بیچون که انشاء کونین را از دو حرف کاف و نون املا فرموده و نعت سرور موجودات که شمع
ہدایت بر شاہراه دین منور نموده اما بعد فدوی عقیدت گرای ہر سہاے اورنگ آبادی ولد لالتا پرساد صاحب قانونگو
سابق بتحصیل محمدی بخدمت ارباب فطانت و کیاست التماس می سازد که در ایام طالب علمی چند مسودات
بعبارت سلیس و محاورات روزمره بامداد اوستاد شیرین سخن لاله راوها کشن صاحب بروفق حوائج زمانہ حال
بحیطہ تحریر در آورده بود و فی الحال دیگر خطوط و القاب طبعی مشمول نموده بترتیب مدارج بآئین اختصار برای یادگار روزگار
تحریر ساخت ایدون بنا بر فائده مبتدیان سعادت انتمای بانشاء ہر سہای یعنی از آنہم مشتمل بر پنج باب
شہرت یافت لغات سہو را بذیل عفو پنہان ساخته باصلاح لائقه کار فرمایند رباعی اگر انشاء ما خواند بغیرت
شود حاصل مراد دل بعجلت بکند مقبول خالق این رباعی بگفتا خود از عشرت و بہجت باب اول در بیان تعیین
منشی گری یکی در نثر دوم در نظم برای حفظ طفلان باب دوم در بیان حروف زاید و خطوط نویسی و امور
متعلق آن باب سوم در مراسلات اعلی باب چہارم در مکتوبات اوسط باب پنجم در مکاتبات ادنی

باب اول در منشی گری که بیست شش شرط لازم

بدانکه اول از لغات عربی و اشعار و مثلات مهارت حاصل نماید دوم شرط الخط قلم اینکه خامه را بر تخته هموار گذارد
بر سمتی که قرار باید از آن رخ تراش دهد و از یک ریسمان دور قلم دریافت نماید همان قدر میدان دهان
قلم قائم نماید و جانب راست چیزی زیاده حصه گذاشته شگافد دهد و حواشی دهان خامه را خوب پاک
و صاف نماید و جانب راست قط چیزی محرف دارد سوم در ابتدای پیشانی نامه خط مستقیم بصورت الف
بکشد چهارم اخفاء حروف کم کند پنجم بین السطور برابر باشد ششم اگر خط بجانب اعلی نویسد کاغذ عریض
و کشاده سر نامه زیاده بگذارد و بدرجه مساوی عرض کاغذ میانه سطور و بحیدگی متوسط و برای
درجه ادنی بر عکس بزرگ هفتم تا آخر سطر راست مائل بلندی مانند بایست هشتم القاب و آداب مناسب
مکتوب الیه باشد نهم از تکرار اوصاف دعائیه پرهیز دارد دهم از تحریر الفاظ مکرر پرهیز دارد الا بجای موقع
مناسب البته جایز است یازدهم از کلمات سست و ضعیف حذر باید کرد دوازدهم عبارت خط از اول تا اختتام
نامه چیست و فصیح باشد سیزدهم از الفاظ اضداد یعنی لفظیکه مشتمل بر معنی مدح و ذم باشد تحریر نسازد چهاردهم
کشش و اتصال حروف حسب موقع مناسب باشد پانزدهم از نقطه کثیر و اعراب پرهیز نماید شانزدهم در نامه
بزرگ عبارت ظهری و سطور حوض محرف مندرج نسازد هفدهم مسافت دوسه یوم نامه بدون اندراج
تاریخ روانه نکند هژدهم بعد از نوشتن نظر ثانی بکند نوزدهم بر وقت اصلاح و حک حروف نامه را بر گوش دارد
بستم در حروف القاب بجای نام چیزی بیاض گذاشته اسم صاحب شوکت بر بالای بیاض بنویسد
و اگر نوکر کمتر باشد در بین السطر مندرج نماید بست یکم در نامه دشنام قلمی نسازد بست دوم بعد ختم مضمون
چیزی خاک بگذارد بست سوم بر نامیکه مهر ثبت نماید عنوان تحریر نسازد بست چهارم نامه را بر زمین انداخته
حواله قاصد نماید بست پنجم اسم مشهور معروف خود بنویسد که مکتوب الیه را بخوبی یاد باشد در نامه بزرگ
خود را احقر کمتر بنویسد بست ششم از غائب حاضر نباشد یعنی غائب را مخاطب لفظ تحریر نسازد

بست هفتم تراشیدن یک گوشه نامه واجب الاخط چار گوشه برای عدد ضرب بست هشتم در نامه زنان
ذکر الفاظ و اشتیاق و آرزوی ایشان قلم بند نسازد و بست نهم اگر در نامه سلاطین و ملوک مذکور مبالغه
و استعارت بنویسد لازم نیست بست دهم محرم اسرار و رازدار کاتب و مکتوب الیه باشد عبارت نثر منشی گری تمام شد

بهتری	لازم آمد شرط بستی منشی گری	نظم می سازم برای آگهی
	اولین کن یاد اشعار و لغات	نیز مثلات فصیح چون نبات
	شرط دوم خامه می سازم بیان	تا که راز مخفی اش باشد عیان
	خامه را بگذار بر هموار سطح	هر که جا ماند قرار او بسطح
	آن رخ او را بکن لک کن تراش	از قواعد خوب باشد این تراش
	دور از یک رشته بپیچد خامه چیست	آن قدر میدان دهان و اندر بست
	زیاده حصه را گذار و سمت راست	تا شگاف خامه آید خوب راست
	حاشیه خامه دهن را پاک کن	راست قط چیزی محرف چاک کن
	سوم در آغاز پیشانی خط	اسم حق تعالی بکش بالای خط
	در چهارم حرف اخفا کم بکن	پنجمی بین السطر هموار کن
	ششمی خط جانب اعلی نویس	عرض کاغذ زیاده وارد خوش نویس
	سطر هم باشد کشاده نیز سر نامه زیاد	عرض کاغذ کن میانه در مساوی یا زیاد
	درجه ادنی را بعکس اعلی نویس	هفتمی ماند سطر هموار تا آخر انیس
	هشتمی القاب آداب ای شفیق	نیز باشد حسب رتبه ای رفیق
	گر بکر و وصف بنویسد و دعا	تا خلاف شرط نه این مدعا
	گر شود موقع نویسد در بیان	از مکرر لفظ در شرط دهم باشد زیان

یازده از کلمه سست و ضعیف — کن حذر گر بایدای مستشریف

دوازده در خط ز اول تا تمام — مندرج کن لفظهای خوش کلام

سیزده از لفظ اضداد و مدح — کن حذر از لفظ بی معنی مدح

چارده کشش در حروف اتصال — حسب موقع حرف را کن اتصال

پانزده اعراب از نقطه حذر — شانزده در خط غلط در سطر

سطر در حوض نما حرف کم نویس — این خلاف عقل باشد ای انیس

هفده از قلمی عبارت ظاهری باشد خطا — هر مسافت دور یا تاریخ هر سال ماه را

او شمار الخط هفده تاریخ بوده واسطه آ — هیجده خط را لفظ تا قی بکن ای هوشیار

نوزده هنگام حرف اصلاح یار — نیز یک حرف قلم بر گوش دار

شرط بستم جای نام اسفل گذار — بر بیاض نی نام بنویس افتخار

گر شود نوکر و کمتر ای شفیق — در سطر بنویس اسمی ای رفیق

بیست یکم در خطی قلمی بکن و شناور را — بیست و دوم ابجد خط گذار و خال را

بیست سوم مهر تا بهار کن — اندران تحریر عنوان را بکن

شرط بیست و چار نامه را بهم — بر زمین بگذار قاصد را بده

بیست پنجم اسم خود ای مهربان — مندرج کن چونکه مشهور جهان

در خط اعلی و اکبر ای امین — اسم خود را حقیر و کمتر نویس

بیست شرط الخط بیست ششم یاد آر — لفظ غائب را مخاطب اختیار

بیست هفتم گوشه خط کن جدا — چار گوشه خط پی دشمن سزا

بیست هشتم در خط نشانه ذوق — آرزو و نشان بکن قلمی بذوق

شنفتہ عوام صحن دروازہ بزرگوار کتاب سے رفت چند دست طمانچہ سرزنش زدہ بہ بد تماشے
خود کشان کشان کشیدہ مظلوم گریبان گریان با چہرہ متورم و سر مجروح بخانہ آمد بادو بر بالش
بعد تکید و تضمید و تحت دست الفت مرہم و تسلی پیش خود گذرانید آنجناب کہ از دوستان شفیق

جانبین برابر بہرچہ صلاح و دولت باشد ارقام فرمایند

بخدمت پھوپھا صاحب نوشتہ پھوپھا صاحب دریا نوال فیضان با کمال مد ظلہ العالی
دریا سے موج خیز تسلیم و تعظیم عظیم بیاوری ہر دو دست سر بسجود شناوری نمودہ بعرض
سبک ساران کنار دریا دل تموج منزل می رساند از آنجا کہ درگری خدا و خلق کسی بندہ نیست
کہ فوجان را فالائف و شمائر موجود و قصابان را آل و اولاد و حسد و بخیلان کم ظرفان را
دولت و صولت می بخشد نوازش نامہ فیض شمامہ بحکم تلاش و استقرار شادی برادر عزیز تمیز
سید مولانا محمد اسلم با سمی سر خر دو شکم دراز قامت فراخ پشت پست بازو آریخ دست انگلی گنج
نہ صورت نہ جمال نہ عقل نہ کمال نہ علم نہ حلم نہ رجولیت نہ سہولیت محض عنین وارد و فرمودہ
در گرداب اضطراب انداخت پس معلوم شد کہ جناب محمد حیو بیابت خواہ این حوصلہ موقوف شدہ
و دہ سال دولت گذشتند جناب برور زرو برابرات وار ندہ کسی عملی در جہان نیست
شاہدی بیابان ست چنین می گویند کہ بخیلہ پسر بسر ابکے خود ہیچ نیند این لیکن ہم الیہ زیادہ بخیلے

بخدمت والد ماجد نوشتہ جناب قبلہ گاہی صاحب خداوند خدایگان مربی ہیچمدان دام افضالہ
بعد بجا آوری مراتبات مالیق معروض خدمت عالی در جہت می نماید احوال فدوی بضمن استدعای
صحاح مزاج فیض امتزاج مقرون احماد ست دیروز بورود غلامی نامہ فیض شمامہ سرفراز و ممتاز
گردیدہ علمی بخوبی حاصل شد کوائف اینجا بدین صورت است کہ بتاریخ سیزدہم شہر حال نیلام
موضع خرم نگر زمینداری بہادر سنگھ علاقہ حیدر آباد از سرکار ذوی الاقتدار اشتہار چسپان شد لہذا بآنجناب والا

مطعون عالم بہ ہزار تدبیر از امداد دوستان صرف مبلغ ہزار روپیہ فراہم شد امیدوار فضل کرم است
کہ بشرط منظوری دل دریا موج از حضور پروانہ مخلصی عنایت شود ورنہ در صورت تغیر این یک وجہ
بمصرف مرگ صرف خواہد شد زیادہ چہ

بخدمت گورو صاحب نوشتہ گورو صاحب واقف اسرار حقیقت مرجع صورت برعطا اوتار سلسلہ الہاج
بعد ادای آداب واجب و بالاکن کہ ذریعہ حرز جان تمنا و تمنای حصول قدمبوس حضرت تا کجا
کہ وسیلہ جلیلہ سعادت و مفاخرت دنیا و آخرت است معروض می دارد کہ احوال مع جمیع وابستگان
طوریکہ گذشتہ و مے گذرد مستوجب شکر است و نوید صحاح مزاج وہاج عشرت امتزاج از جناب
سری مہادیو سوامی مسالت می نماید از روزیکہ ہنگامہ قصہ و فساد باہم برپا گردید ازان زمان
بسبب مخالفان چنان مصیبت لاحق ماندہ کہ چہ عرض نماید و یک روز در خانہ مع متعلقان
نشستن مشکل افتادہ بجا بجا پریشان و متفرق ماندم حالا بوقت مقابلہ دشمنان نقصان
بی پایان بوقوع آمدہ غرضکہ از اشیا و آن مہاراج حفظ آبرو شدہ از حیدری بجا نشستہ ام
مگر بسبب چند وجوہ دلجمعی کلی نیست و مبلغ دو روپیہ نذر آن مہاراج ابلاغ داشتہ
امیدکہ قبول فرمایند و از حال صحت ذات بابرکات و قیام و خیریت متعلقان اطلاع بخشند
کہ رفع وسواس شود و تسلی کلی بہم رسد زیادہ چہ بشرح دہد ظل رافت و عطوفت مبسوط باد

بخدمت عمو صاحب نوشتہ جناب عمو صاحب معظم زبان مربی تا بجہان دام افضالکم
سر عجز و انکسار خم کردہ تسلیمات بالوف تعظیمات بجا آوردہ معروض بخدمت عظام کرام می نگارد
کوائف این دیار از فضل غفار قرین شکر است و نوید صحت ری مزاج آن والا اقتدار از درگاہ
آفریدگار بشکر خواستگار بعد عرصہ بسیار در انتظار بی شمار ذرہ الانامہ آن سرمایہ افتخار ممنون تشکر است
خاکسار در باب عدم احضار مکتوب گوالیار صحب بجو کہار شرف اصدار فرمودہ عزیزم سربلند ساخت

و از مضمون فیض مشحون فدوی اطلاع یافت ایزد کردگار آن والا تبار را باین غربا پروری بیکران
و کرم گستری بی پایان دائم سلامت داراد و تسکینم از انست جناب من بطرف گوالیار گاهی
عازم هم نشدم شخصی کینه در نسبت حاضری احقر بمقام مذکور ظاهر نموده ورنه چنین قصور
ازین بی شعور بظهور نیامدی و خامهای مرحمت فرموده نطلی سابقه بسیار [illegible] بودند که بمقابله آنها پیش
اقلام خاص طاقت کلام نمی دارند و کزلک با وجود آبداری ویش دیده بحالت انتشار می شود
امیدوار این فدویت شعار امیدوار که برای یک کار از سرکار دولت مدار برای یوم چهار شنبه [illegible]
در حجره شکسته از قدوم فیض لزوم بهره مند فرمایند و مدام تا حصول قدمبوس میمنت مانوس از صدور
صحیفه کرامت لطیفه سرفراز و ممتاز می فرموده باشند زیاده چه عرض نماید

جناب اخی صاحب مجمع فضل و نعم منبع فخر و کرم مدظله تسلیم بعد تسلیم بجا آورده عرض می نماید
والا درجت می نماید نذر و نثر ادا این سواد بفضل رب العباد بخیر و خوبی و تندرستی طرح فیض امتزاج
مدام از درگاه نیکو مستدعی سه قطعه عریضه بامید صدور صحیفه لطافت لطیفه مشحون [illegible]
ارسال خدمت ساخته بودم مگر هنوز بعدم ورود والا نامه فیض آمود دلم را انتشار بسیار [illegible]
چند در چند از احاطه تحریر بیشمار و دامنگیر خاکسار است لهذا باز عرض پرداز خدمت والا می گردد که [illegible]
حال صحت ذات والا صفات مع جمیع اصاغر و اکابر حواله قلم جواهر رقم فرمایند که موجب [illegible]
این گنهکار فدویت شعار متصور دورینجا نرخ غله گران و کیوفت بارش باران [illegible]
منتقض گشته که یک قطره از آسمان نچکیده اکنون جمیع کاشتکاران این دیار امیدوار اقطار امطار [illegible]
که براه دستگیری و کرم گستری از اصدار صحائف شرائف مفخر و مباهی می فرموده باشند که تسکین
این مسکین از آن حاصل بوده باشد

جناب اخوان صاحب قبله ممدوح دوران دام اقباله بعد بجا آوری مراتب تسلیم [illegible] التماس [illegible]

حمد ثم حمد که خریت جانبین حاصل از عرصه قریب هفت سال این فدویت خصال را دو راس اسپ
با رفتار برنگ سبزه گلدار از عرب دیار بتلاش بسیار گرفته بود و کوشش بیشمار بدستیابی اسپ
تا پیدا گشتن راه حضرا بدون سواری نهایت دشواری است و در هنولا بدریافت آمده که بجوار آن
والا اقتدار اسپ بکثرت برای فروخت دوازده ماه می آیند لهذا عرض میدارم که دو راس یابو
از مو پیچ و شعر صاف و در خوبروئی و تیزروی درست و در قدم بازی نهایت چست باشند
بموجب معروضه بالا خریده اطلاع فرمایند که از اینجا سائیس مع مردمان و پیادگان روانه خدمت نموده
لب بطلب بگشایم و رجا که تا حصول ملازمت گرامی منفعت از ورود والا نامجات مفخر و مکرم و ممتاز
می فرموده باشند که تسکینم از آنست زیاده حد ادب

بخدمت خسرپوره کلان نوشته جناب برادر صاحب مجمع فضل و کرم منبع تفضلات و مراحم دام لطفکم
بعد ادای آداب واجب عارض بدعا است روداد این نواح بضمن استدعای صحاح افزون از حد تحریر
مقرون شکر ایزد منان است از عرصه چند مدت بعدم ورود والا نامه فیض آمود لیل و نهار تردد و تشویش
و بانتظار اصدار صحیفه آن والا اقتدار دلم بیقرار معهذا درین روزها بهوائی دین زاردار حاضر حضور
کرامت گنجور می شود رجا که از کوائف صحت ذات ستوده صفات و نیز وضع شریف این بحیث را
سرفراز و ممتاز فرمایند که رفع نگرانی و حیرانی خاطرم شود و عرصه دو یک روز سپری گردید
که از جانب مغرب چنان باد تند وزیده که نقصان غله و درختان بی پایان بوقوع آمده زبانی
نامبرده مفصلاً و مشرحاً روشن رای فیض پیرای خواهد شد و آینده تا حصول نعمای ملازمت
کیمیا خاصیت از تفضلات آن خداوند نعمت امیدوار که از اصدار صحائف مشعر کوائف
معزز و سربلندی فرموده باشند که اطمینان این هیچمدان از آن حاصل الخ التماس شدم زیاده

بخدمت گرو صاحب نوشته جناب گرو صاحب محرم راز حقیقت بخشنده اعزاز و نعمت

بہرصورت ہرچہ او بتاریخ گنگا جل سلمہ المراج ڈنڈوت و پرنام بعجز تمام بجا آوردہ ملتمس خدمت
فیض درجت مے شود کوائف این ہیچمدان بضمن استدعاے صحاح مزاج آن فیاض زمان
مقرون شکر بھگوان است از مدت موفور و عرصہ نامحصور باوجود ابلاغ سہ قطعہ عریضہ انکسار
بعدم اصدار نوازش نامۂ آن والا تبار طبیعت این فدوی را کمال انتشار و درین ولا بجاے کنوار
تا ہفتہ اعبار حصہ بخار بیمار ماندم حتی کہ نوبت طعام برای نام رسید اکنون از فضل ایشور نامعبود ازلی
گرپا ز آن مہاراج طبیعتم رو بصحت آوردہ یقین کہ در عرصہ عشرہ صحت و تقویت کامل حاصل شدہ
خواہد رفت حالا عرض بغرض دریافت احوال تندرستی اصحاح امزجۂ اقدس و نیز صفا کردن است
امید کہ بفور ملاحظہ عریضہ ہذا غور بر عذرات معروضہ بالا فرمودہ از ورود صحیفۂ شریفہ معزز و ممتاز
فرمایند کہ اطمینانم گردد و آئندہ ہم براہ مہربانہ از صدور نوازش نامجات تا خر آیات ماہ بماہ بالصدور
مفتخر و مباہی مے فرمودہ باشند کہ تسکین این فقیر حقیر متصور از آنست مکرر عرض اینکہ یک صد روپیہ بشرح
نزواختہ حسب دلخواہ رونق افزود گشت امروز ضرورت دیگر صورت نماندہ اطلاعاً معروض
رسانید زیادہ چہ عرض نماید

بخدمت شریف کلان نوشتہ جناب برادر صاحب افتخار بخش کمترینان دام ظلکم بعد گزارش
مراتب تسلیمات عجز سمات منظور دعا است مسرور و مشکور بر خیریت اینجا بودہ ملتجی صحاح امزجۂ
اقدس مدام بدرگاہش ہستم از ورود والا نامہ شریف این نحیف معزز گردید ایزد تعالی آن عالی ہمم را
مدام باین نوازش و کرم بر سرم ظل گستر دارا کہ بہر صورت طمانیت این فدوی ازین باشد
حسب ایمای معلی حال منظوری شادی استفسار نمودم جناب لالہ نانک چند صاحب اقبال شادی
و اجازت ترسیل رسم پھلدان ماہ بیساکھ مے فرمایند لہذا التماس صحیفۂ جناب ممدوح ابلاغ خدمت
ماہ بیساکھ قبل سہ ہفتہ از ساعت معہودہ رسم پھلدان بذریعہ ڈاک مطلع فرمودن از بس ضرورست

وازانجناب امید قوی است که آغاز این کار بخوشنمائی بسیار سرانجام خواهد یافت زیرا که از فحوای این
حصه احقر مقصود واز معاینه نقل خط جناب محتشم الیہم صاف ظاهر ست و نسبت دعاگوی تمام
کرنا ران سرانجام این کار بخیر و خوبی رسانده و ناسی تحریر تسلیم شبی ام مقبول فرماید و آئینده
امیدوارم که دائما از صدور صحیفهٔ التفات لطیفه معزز و محترم می فرموده باشند که تسکین خاطر است
اطلاعاً عرض پرداز شدم زیاده چه شرح دهد

بخدمت خسر پوره کلان نوشته جناب برادر صاحب سرمایهٔ عظمت بخشنده اعزاز نعمت
دام فیضهم بعد گزارش مراتب تسلیم واجب التعظیم مشهود ضمیر عالی است سپاس بیقیاس بدرگاه
قاضی الحاجات که حالات اینجا بخیر و نوید صحت مزاج مسعود لطیف ذات ستوده صفات مع جمیع
خرد و کلان از درگاه وارندهٔ جهان بکو مسئول و مامول [illegible] و افرود عرصه [illegible] که بعدم [illegible]
احوال صحت امروز آنجناب بشایسته روز مردد گونا گون [illegible] خاطرم است امید که از راه بنده پروری
خطای خاکپای معاف فرموده از کیفیت تندرستی [illegible] مقرر فرمایند که تسکین گردد و در ابلاغ
عرائض قصور ازین بی شعور باعث چند امورات [illegible] خیر الماضی لایذکر درین ولا نوازشنامه
جناب لاله رام پرساد صاحب ساکن این جا برای دریافت استخراج مطلع و در باب [illegible]
قسط شرف صدور فرموده این هم در سطور فیض گنجور مندرج بود که بوجه ایام تحصیل [illegible]
ملتوی داشتم لهذا امید از ذات والا آنداریم که براه [illegible] ازجواب باصواب معروضه اطلاع
وآگاهی بخشیده مدام بصدور صحیفهٔ افتخار این خاکسار را معزز و ممتاز می فرموده باشند
که تسکین صغیر و کبیر حضر ازان مقصود واجب بود عرض نمود

بخدمت [illegible] کلان نوشته جناب برادر صاحب سرچشمهٔ فضل و کمال دام اجلاله فرق [illegible]
باظهار دعا ختم ساخته تسلیم بصد تکریم بجا آورده عرض رسانم از فضل غفار در بجوار عافیت

و نوید صحت و اعتدالی مزاج عشرت امتزاج از حضرت پاک پروردگار نیکو مسالت می نماید درین ایام فرخنده فرجام در ماه اساڑھ روز چهارشنبه ساعت تنجیدن قرة العین سعادت نقش مهیش بخش جیو زاد الله عمره قرار یافته لهذا اشیاء معمولی و مبلغ پنجرو پیه نقد صحب کالکا باری ابلاغ خدمت است امید که براه مهربانه آنجناب مع جمیع عزیزان از دو یک روز پیشتر ساعت معهوده تشریف ارزانی فرموده زیب بخش محفل شادی فرحت آبادی شوند در صورت عدم تشریف فرمودن موجب هتک این خسته تن متصور خواهد شد چراکه زیب و زینت این کار از رونق افروزی آن والا تبار متصور و آینده براه تفضلات بزرگانه از صدور صحائف شرائف مفخر و ممتاز می فرموده باشند که اطمینان احقر ازان متصور زیاده بندگی

بخدمت خسر صاحب نوشته جناب لاله صاحب خداوند نعمت ابر رحمت دام مجدکم بعد تسلیم خم کرده شاکر بخیریت اینجا بوده ملتجی صحاح امزجه شریف این نحیف مدام بدرگاهش می باشد قبل ازین دو قطعه عریضه مملو بخیر و عافیت و کیفیت اینجا ابلاغ خدمت فائز البرکت نموده بودم مگر هنوز از جواب آنها مفخر نگردیدم ازین موجب شام و سحر باعث تفکر پیرامون خاطر احقر لهذا درین روزها معروض تجاهم را محض بنابر استکشاف احوال تندرستی مزاج آن والا تبار و نیز صغار و کبار روانه خدمت کثیر المنفعت کرده ام رجا که از کوائف صحاح امزجه اطلاع فرمایند که رفع وسواس بیقیاس بود و آینده تا حصول قدوم میمنت لزوم از تفضلات بزرگانه آن والا اقتدار امیدوار که از اصدار صحیفهٔ افتخار این خاکسار فدویت شعار را معزز و سربلند می فرموده باشند که اطمینان هجران ازان حاصل بوده باشد اطلاعاً عرض نمود

باب چهارم در مکتوبات اوسط

محب یکرنگ دوست با فرهنگ سلامت شوق بس است مگر ذوق کم دم بدم برای اعتماد پیرایی مودت نمای واضح باد احوال مخلص بضمن استدعای امزجهٔ آن مهربان مقرون شکر ایزد منان است

باربارنامجات می رسند و دوست از جواب یکی هم خرسند نیست و نگشته سبحان الله نحو آن دوست
که حرف دوستی را بر طاق آسمان گذاشته پس نوبت ملاقات چه رسد فقط نام دوستی در میان
مشهور در جهان بموجب فرد دیگر وصل یار میسر نه شد برات عاشقان بر شاخ آهو زیاده بجز
اشتیاق ملاق چه تصدیع دهد

صادق الوداد راسخ الاتحاد همرنگ محبت و مودت سلمه الله تعالی بعد اشتیاق منادمت و شوق
مکالمت که صد شمع محفل مقصود پروانه اش شود واضح رای رنگین و رنگ افزای محفل دانش
دوربین باد ظاهر است که بدرگه خیر و عافیت مزاج نام باد و در افتادگان اقلیم تا درو ندمعاذ الله هیچ
صاحب و اناکه صد هزار دوست نادان برآن محب قربان باد لیکن ترک دنیا با دوامی رسمیات
یادگاری و نیوی چه اعتماد نموده شود فقط

بخدمت میرزا صاحب نوشته میرزا صاحب سرچشمه الطاف معدن اعطاف دام اشفاقه
پس از سلام و آرزوی کلام مودت التئام که مقتبس قلوب احباب است و ضمیر رای شفقت پیرای
گردانیده می آید که قصورات شیطانی و شرارات لایعنی بجوارح قولیه و فعلیه در عالم طفولیت بتقاضای
عمر بدات طفلان بسیار است و کثیر پیدا می شود و بریده که روز تعطیل بموجب فرد بروز جمعه بازیگاه
طفلان است مکتبها بجمره دوستان یکدل گلستان می شود زیدان صاحبزاده بلند اراده
همراه هم مکتبان بعد بازی کاغذبادی و بلند پروازی و فراغت طعام و آشام بسیر باغ بطلب میوجات
بر شاخ درخت باربهار دست اعتصام انداخت ناگاه قرچک در میان قلوچک خلید خون بسیار
ستاو بدار خوف والده و برادر کلان پوشیده داشت فی الجمله با ظهار طفلان همراهی شیخ گرفتار طلبیده دید
که حال در حقیقت است و شفیع الدین قضا در الطلب نمود او گفت که زیل نشتر بیدادی بر زخم لیسه اید
در عرصه اندک انگشتک خواهد زد و ورم هم فرو نشد خواهد رفت چنانچه لیکن نشتر خوار به بسته شد

پیشک اشتر بفرستادی آن مہربان امروز ضرور ترسیل فرمایند

مخلص با اخلاص محب باختصاص زاد محبته آرزوی مواصلت سامی و تمنای ہم کلامی منحصر بر نگارم داشته سپید نامہ نگار اید فرو عجب زمانہ ہمار و فغان ہم آغوش ہست پیالہ بادہ بدست و جنازہ بر دوش است از نجا کہ جامہ سرشت انسانی بتقاضای قوت نادانے بر رحم کرم رحمانی و رضای آن بانی بنا کم بالاستقلال نسیت و آن رحیم کریم است چنانچہ بروز یکشنبہ کہنی الکا وقتی سودی باد پیما مانند انفاس برون و درون بفور جنت آرام بودن جناب بزرگوار و تولد شدن فرزند نرینہ برخوارہ غم و ہم طمانچہ زن گرو بد عروس شادمانی و زبان مبارک بادی برابواب دلہا کشود پس مندوبی را چہ دخل
سبحان اللہ چنین بزرگ وارباحسانات و نیکنام کی پیدا می شوند

خانصاحب مجمع اخلاق و کرم منبع اشفاق اتم زاد عنایتکم بعد سلام خلت التضام و آرزوی کلام مودت التیام خلاصہ مرام این است دیروز بیقای باستدعاے رسن و آلات آب کشی از غریب خانہ رسید امروز ببازار رفتہ رسن و آلات رسن ہیچ دستیاب نگشتہ مجبور و فرستادن ضرور قصد کہ از کارخانہ مصرف خود احسان چند اعداد شتہای موج قابل بست و پنج دست رسن عنایت شود کہ بندہ شکر گزار و غریب خانہ یادگار نوازش همیشہ باشد زیادہ چہ

[illegible]

بخدمت ہمسلک یعنی سمدھی نوشتہ ٹھاکر صاحب مجمع خوبیہای بیکران و منبع الطاف بی پایان زاد اللہ اخلاصہ بعد سلام بہ نیاز تمام و شوق ملاقات کہ [illegible] ورلا تحصی است مشہود رای محبت پیرا سے گردانیدہ می آید از آنجا کہ درین دنیا بہار فغان ہم آغوش ہر یک را رنج و ملال مالا مال و شادی منحصر بر افضال مفضل ذوالجلال خالی خالی درین دولا زنج انتما از سنوح سانحہ ناگزیر شرف بہشت شہکد این صاحبہ یعنی والدہ نور چشم موتی لال جیو کما کہ رنج و غموم و چھپا چھپا کہ رنج غم و الوم در دل بنا نگشتہ چہ عوض دارد و شام از چنین غم جامہ سیاہ پوشید و صبح از الم گریبان

جز تن در بدن گل را شگفتگی و پریشانی هزار و بلبل را آه و ناله در منقار چیز از رضای خدا هیچ چاره نیست
که ارادت الله راست و اراده انصاحب در فروغ فرو هر انگه زاد و بنا چار بایدش نوشید از جام و هر چی کل
من علیها فان ؛ لیصبر پرداختم آن مشفق علیهم برضای الهی صبر باید ساخت زیاده حد تصدیع و
منشی صاحب محبت عنوان کرم فرمای مخلصان زاد مودته آرزوی اشتیاق ملاقات منحصر
بر اتفاق داشته به تسطیر مدعای گرامید از فضل داور عالم پرور خیریت مابین عرصه یک هفته منقضی گشته
که زبانی آیندگان آن صوب نوید خوش اسلوب نشاط افزای قلب این مهجور که از دیده دور است
مبشر بخیر و عافیت مزاج سراپا ابتهاج دریافته خوشی بیحد و خرمی بیحد بحصول پیوسته لهذا درین روزها
باز بذریعه یک پرچه قرطاس متکلف خدمت شده مترصدام که از کوائف استحکام عهده و صورت
افزونی تنخواه بوسیله عمده مطلع سازند که انتعاش خاطرم شود و از اخبار تقرری عهده مع تبدیلی مقامات
قوم خیر گپت و نفشی صدر لکھیم پور اطلاع می ساخته باشند زیرا که مضمون مرتب ساخته روانه لکھنو
می سازم و بلکه از وصول پارچهای موسومه کالستهه سما چار آن یار غمخوار بخوبی آگاه آمده
توقع از ذات مودت آیات آنست که تا حصول معانقه جسمانی و مکالمه زبانی از حالات
امن خیر باد و شادمی ساخته باشند که المکتوب نصف الملاقات متصور زیاده والسلام

خانصاحب مجمع شفقت و وداد و منبع مودت و اتحاد زاد لطفه اشتیاق معانقه جسمانی
و مکالمه زبانی که حدی و نهایتی ندارد منحصر بر هنگامه داشته مدعا نگار می شود از عرصه پنج سال
دو راس اسپ بهرنگ سبزه گندار خاص عرب در کار مگر بباعث عدم دستیابی دلم را انتشار لیکن
چرا که میله خیر آباد بعد هفت ماه خواهد شد و این نیازمند بدون سواری بیقراری می باشد اگر میله
مذکور عنقریب بشدی از آنجا خرید کرده گرفتمی ایدون مردمان آیندگان آن صوب می گویند
که بدیاران یار غمخوار اسپ مسطور به بیشمار دوازده ماه فروخت می شوند لهذا متکلف

خدمت سراپا برکت ام که دو راس بادپا ہمراه از جمیع عیوب نہایت مرغوب قلوب و در قد مبارزے
و تیزروی مانند باد رفتار بہ رنگ سبزه گلدار و بین دو و یک سال باشند خریده از تفتیش اطلاع نسبت
سازند که از اینجا سائیس مع مردمان و مبلغان روانهٔ خدمت کثیر المنفعت حاکم مصر عطر گریبان کرده خوار
منشی صاحب مجمع عنایت و کرم منبع توجهات انهم زاد الطافکم بعد اشتیاق زواید عرض میدارد که ساعے بر وازد
امروز به بابی صحیح رفعت الله دریافت آمده که آن مهربان کبوتران جمله را شمرده مگر یک کبوتر گم شده
شخصی دیگر از قضای الٰهی بمرده و از شمار آن دوستدار شانزده جفت پردار و پر تراشیده
کبوتران چهار مع یک نر موجود اند باطلاع این امور رنج و درگشت الاپته و نشان کبوتر خنگ
خوشرنگ که در پروازی شهرهٔ آفاق و در باختن بازی طاق است آگاهی کماهی نساختند
و شناخت تمام مذکور نهایت آسان زیرا که سفید عنبر سرا و تلها و غیره ده کبوتران و رنگ خنگ نمودار
چرا که جسمش گلدار و در جفتش باده سبزی از بس خوش رفتار سراغش قابل اظهار بلکه از تحریر تمیز
مے سازم که هنوز دو و سه پر شاه پر گذاشته و دو پر پروازی تراشیده خواهند بود و کبوتر مذکور کمیاب
بلکه نایاب و علاوه آن جمیع کبوتران بنده موسومه ہرا و چندن و دهوما وغیره چیده و از تلاش بسیار
و صرف بی شمار مهیا شدند و از مقتضای زمانهٔ آب و واقعه بدست آمدند اگرچه پریدن یک
پرانند لیکن نزدیک قدردان این پرندگان از پریدن و بگیر نهایت پاک و صاف و هوای
آن واقع خفقان و نظرات طفلان است و شوق این مهجور نزدیک و دور مشهور توقع که نقشه یک
کشیده از کوائف کبوتران موجوده و از احوال امزجه مطلع فرمایند زیاده فضول است
لاله صاحب مخزن مروت معدن محبت سلمک الله تعالی بعد از سلام خلت انضمام که وسیله
حصول مواصلت و مکالمت است موضح رای شفقت پیرای باد روئیداد اینجا بتضمن استدعای خیریت مزاج
بهجت ابتهاج مقرون شکر او است نامه بشاشت ختامه بذریعهٔ ڈاک بعد مدت مدید و عرصهٔ بعید

مع نوید شادی عزیزم سعادت نشان لالہ تاپرشاد چوبہ صاحب ونیز ایمائے برائے اشتراک برات
برادر عزیز مسطور نسبت راقم وصول طرب شمول آورد بسیار نشاط وہزار انبساط این مہجور
کہ از دیدہ دور است حاصل شد ذوالجلال آن محب را ہمیشہ باین یادآوری ہا تادم صدور
مسرور وسلامت داشتہ بمراتب اعلیٰ رساناد کہ اطمینان خاطر متصور راقم شب وروز بجناب باری
بخواستگاری ملاقات بہجت آیات سجدہ کنان بود کہ ناگاہ این موقع خرسند دل پسند بدست داد
اگر خواستہ خداست بشرط آب ودانہ بی تکلفانہ بالضرور بمقام ملیح آباد ہنگام روانگی
برات مذکور رسیدہ شریک جلسہ خواہم شد بموجب مصرعہ چہ خوش بود کہ برآید بیک کرشمہ دو کار وآیندہ
تا احصال معانقہ ومکالمہ از امداد عنایت نامجات مسرور ومبتہج مے ساختہ باشند زیادہ چہ
بخدمت ہمسلک نوشتہ شد کہ صاحب سرچشمہ لطف وکمال آئینہ حسن وجمال دام مواخاتکم
ولولۂ اشتیاق ملاقات چنان است کہ بمیزان بیان نمی آید لاجرم مختصر بر ہنگام کلام داشتہ بمدعای
مافی الضمیر مے پردازد احوال مخلص بضمن استدعائے شگفتگی از بار مودت امتزاج قرین ساعات
اوست والانامہ شفقت طراز متضمن بخیریت عافیت مزاج سراپا ابتہاج مع جمیع عزیزان
مع چہار کوزۂ قند بنابرین مستمند بدست اجودھیا کہار ورود مکرمت فرمود از بس محظوظ نمود
وبادراک افتراح مزاج انبساط تازہ ودولت بے اندازہ حاصل گردید شکر بجناب ایزدی
بجا آوردہ ام وادعائے باین التفات یگانگت آن قدردان را مدام از مکروہات وحوادث زمانہ
محفوظ داشتہ سلامت باحشمت داراد شکایت عدم رسی مکاتبات کہ زیب تحریر سامی یافتہ بجا
الحال توقف در ترسیل حالات خیریت آیات ہر روزہ بکار نخواہد آمد وآیندہ مترصد اشفاق ام
کہ بمنظر توجہات از مژدۂ خیریت مزاج باخیر طلبان را یاد وشاد مے کردہ باشند زیادہ بجز تمنا
شوق ملاقات چہ تصدیع دہد

بخدمت ہمسلک نوشتہ۔ ٹھاکر صاحب قدردان مجموعۂ حسنات فراوان توجہ دریای بیکران زاد لطفہ بعد اظہار مراسم سلام و مراسم اشواق ملاق کہ زبدۂ مرام دلی و مقاصد قلبی است مبرہن رای شفقت پیرای باد شکر بدرگاہ پاک پروردگار کہ توم تحریر نیازنامہ درینجا بخیریت دارم و نوید تصحیح مزاج لیل و نہار از درگاہ آفریدگار نیکو خواستگار و رین ولا مبلغ ہفت روپیہ در رسوم شادی کتخدای برخوردار لالہ رگھبر دیال زاد اللہ عمرہ ترسیل خدمت کثیر المنقبت نمودہ شد توقع کہ درجہ پذیرائی یافتہ از رسید آن اطلاع سازند کہ تسکین گردد و آیندہ ہمیشہ از عنایت و کرم آن امیدوارم کہ تا مساعدت بمقارنت آنجا مدوالقدر حصول دولت ملازمت با سعادت تمنا نماید از ایراد گرامی رقائم مفاخرت اندوز می نمودہ باشند کہ ہر آئینہ اطمینان این نیازکیش است

مستدعی زیادہ شوق

بخدمت ہمسلک نوشتہ۔ ٹھاکر صاحب معدن کرم منبع الطاف اتم زاد اشفاقکم بعد سلام و نیاز و تمنای حصول گرامی مواصلت کہ زیادہ از حد است مشہود ضمیر منیر قمر تنویر نمودہ می آید شکر بدرگاہ مجیب الدعوات کہ تا تحریر نیازنامہ خیریت جانبین نیکو حاصل و متواصل صحیفہ سامی بمیقہ گرامی ہر حرفش بوی محبت و یکتایی میداد مشام جان من از طیباہ معطر شد در عین انتظار مع لوازمہ نسبت کتخدایی برخوردار سعادت قرائن لالہ راج نرائن رونق بخش جہرۂ وصول گردید قلب را فرحت رسانید شکر بدرگاہ دارندۂ جہان کہ آن کرم فرما را بایں نوازش بی منتہا تا روز حشر صحیح و سالم داشتہ بمقاصد قلبی رسانا و بقول بیت آمدن آن روح روان کام روای اقبال بوقت من خوش کہ بکام دل من می آید مشفقا بردہ زاگھن سودی سمی بروز چہارشنبہ تلک نور دیدہ سدھاری لال از شہر لکھنؤ از خانہ منشی رام گوپال صاحب آمدہ بود بروز مقررہ بوقت نیم شب گذشتہ قشقہ بر پیشانی نور دیدہ متجلی و منور گردانیدہ شد

و بعد عرض شوق و سہ روز ہمگنان را تحریر سے سلام رخصت کردہ ام زیادہ طاقت گفتگو ندارم

شفاکر صاحب مظہر اخلاق و قدردانی و مصدر اشفاق عمیم الامتنان دام الطافکم بعد

حصول ملازمت سراپا افادت و اشتیاق سعادت وصلت کہ لا تعد و لا تحصی است

منکشف ضمیر بود و تحریر نمودہ سے آید بر خیریت اینجا ساعد بجناب صحت ابدہ خواستگار سماع اثر

آن قدردان وایما از جنابش ہم از بروز عرصہ دو روز بیکبار احوال صحاح مزاج سراپا ابتہاج

ونیز صغار و کبار با ظہار آمدہ موجب کثرت حیرت گردیدہ لہذا درین ایام سبیل حجام را مع لواز

وزیہ بندرن حسب تفصیل مخفی نماند بقدر اکحال انجا روانہ خدمت سامی نمودہ مترصدم

کہ بعدم خیال قلیل و کثیر بدیہہ اجابت مقرون فرمودہ از احوال صحوری از صحیح جمیع خورد و کبار

اطلاع فرمایند و آیندہ توقع از ذات ستودہ صفات آنداریم کہ براہ لطف و یگانگت ہموارہ

از ایراد عنایت ناجات یاد آور و کرم گستر با نیاز کیشان می شدہ باشند کہ کشف خیریت طلبان

منظور از انست زیادہ بجز آرزوی مواصلت چہ تصدیع دہد

شفاکر صاحب مجمع الطاف بیکران و منبع اعطاف بے پایان دام عنایتکم

بعد توضیح مراسم سلام نیازمندی و استحصال مواصلت خلت پیوند سے کہ زیادہ از تحریر و تقریر است

لہذا از کشر بحیش در گذشتہ و منحصر بر وقت داشتہ بدعاے لابدی سے پرداز و روداد نیازکین

بفضل اکرم الاکرمین مع جمیع کہ وسہ قرین خیریت است و مژدہ صحاح مزاج مع وضیع و شریف

لیل و نہار از درگاہ کردگار بیکو طلبگار درین ایام میمنت التیام الطاف نامہ مواخات شمامہ

مشعر طلب شادی برخوردار لالہ ہندا پرساد بہ تعیین ساعت شادی کتخدائی بماہ جیٹھ سودی ستمی

مصحوب ستھی حجام ورود کرم فرمودہ افتراح موفور انشراح نا محصور بحصول پیوست عز و جل

ذات ستودہ صفات را ہموارہ باین یاد آوری لا انتہا و کرم گستری بے منتہا تا ابد الدہر سلامت

نابیست دارا کہ تحاشی خاطر نیاز ما شیراز الست مشفقا ساعتے کہ زیب قلم عطوفت رقم فرمودہ اند
باز البسہ چشم منتظر و قبول نوعی عذرے نیست چراکہ چنین حالت تہیدستی و قحط سالے
بہ حال متوقع ام کہ بساعت محمودہ متذکرہ بالا ہیچ برو بر ہمین تشریف آوردہ از دست کرم
اند بر گران سنگ دوش فرمایند درین باب اخلاق دلی و اشتیاق قلبی ضرور است و آیندہ
چشم شفقت آنست کہ مدام تا حصول نعمات ملازمت سراپا افادت براہ لطف یگانگت
از صدور عنایت نامجات ما نیاز کیشان را یاد فرما و کرم شما بودہ باشند زیادہ ایام جمعیت مدام بکام
منشی صاحب مجمع خوبیہای بے منتہای و کرم فرمای لا انتہاے زاد محبتہ بعد اظہار کلمہ سلام
مواخات انضمام متکلف خدمت سراپا برکت ام کہ بیان اشتیاق ملاق جسمانی کہ ثمرہ مراد زندگانی
بیرون از حیطۂ طاقت انسانی و بہ تحریر فحوای اشواق در بدر او انداختن آب دریا کاستنی نیست
و نوشتن کلمات شوق را ہمچنان کہ ریگ بیابان را بانگشت شمردن است ناچار ازان درگذشتہ
بگل چینی مدعاے گراید الحمد للہ والمنۃ کہ ریاض خیریت رو بتازگی دارد مشفقا بغور فہمند
کہ چند قطعہ نیاز نامہ متواتر بدست روندگان آنصوب بخدمت سامے ارسال نمودہ بودم الا الآن جواب
نیاز نامہ انتظاری کمال کشیدم بقولیکہ الانتظار اشد من الموت فرد للہ الحمد ہر آن چہ کہ خاطر می خواست
آمد آخر زپس پردہ تقدیر پدید یعنی از فضل یا محبان حقیقی در ریاض نامجات بہار تازہ و رونق افزوں
گشتہ و بہر طرف غنچہ خاطر شگفتگی آوردہ کہ نامہ عنبرین شمامہ بدست راسم رسیدہ و رود فرمودہ و
داد محبت و مودت دادہ واللہ تعالی حدیقۂ آن شوق را ہمیشہ از فضل خود سرسبز و ریان دارد
و تا دست داد ملاقات دوام بعنایت نامجات لطف مہربان آیندگان آن ترفیع تسلی نمودہ
شادان و فرحان می فرمودہ باشند

گل گلزار محبت و وداد و بلبل شاخسار مودت و اتحاد سلامت بس از چمن چمن نیاز و گلشن

آرزوی حصول ملاقات بہجت آیات کہ بتقریر آن نی خامہ را سر بسر بگلو و سوراخ و پہلو آ
مشہور است عطر انتہامی گردانیدہ است آید الحمد للہ کہ غنچہ خیریت جانبین تا تحریر رقیمہ ہذا ابتہاج نسیم
عنبر شمیم افضال کریم کہ نخل بند گلستان آفرینش است شگفتہ و خندان بادرنگین نافہ مشکین شمامہ
کہ از سہرا از بہار خوشبوئے شفقت و یکتا دلی ست وا چہرہ وصول افروختہ مشام روح را معطر گردانید
و غنچہ دل بیمار منزل از نسیم مضمون بشاشت مشحون خود گل گل شگفانید کہ پوزش حقیقت آن حدیقہ
خلت وارتباط را با این یاد آوری بے نقش ہای سرسبز و زبان دانشمند شجرہ مراد ولی مثمر گردانا د
نثر جہد کہ تا دست وا ومعانقہ جسمانی مشام آرزو را بروائح گلدستہ نامہ نامیات معنبر و معطر میداشتہ باشند

مصرعہ حصول خط بود نصف الملاقات بلکہ زیادہ

باب پنجم در بیان مکاتبات اولی

ثمرہ شجرہ زندگانی برخوردار قرۃ العین زاد اللہ عمرہ و قدرہ بعد استدعای عمر و دولت سعادت پیوند
واضح باد خطوط ایشان خالی ازین شکایت روزمرہ حرکات پامالی می نمایند و آن لخت جگر ہیچ خبر
نمی گیرند فقر و کتابت سکے تواند واو مسکین سے قراران را بہ سحاب خشک صرف شدہ و بہ
مشتاق باران را سبحان اللہ آن عزیز را با وجود فراغ نوکری راقم را خرچ فرستادن دشوار آگہی یاد دنیا
و خوف عاقبت باشد برای این جانب خرچ معقول بفرستند درین سن ضعیفی تکلیف گوارا نیست
و بسنگ شنود و آن برخوردار از خوف خدا را خوب خیال دارند زیادہ والدعا فقط
برادر عزیز وافر تمیز سرمایہ سعادت و شادمانی پیرایہ لطف و زندگانی مد عمرہ بعد دعاے ارتقای
عمر و دولت مطالعہ نمایند احوال اینجا سبحان اللہ و خیر می مزاج آن عزیز از درگاہ جناب خداوند تعالے
ہمیشہ نیک خواستگار ہست شادی کار خیر نور چشمی بمبتی دو ہیچ بدی بیساکہ قرار یافتہ است
چند روز باقی ہستند چہار من پختہ برنج گندہ و باریک یک من و دو من پختہ روغن زرد و تدبیر خرچ کردہ

در عرصهٔ هفته رخصت گرفته بخانه بیایند چراکه از ما ضعیف هیچ شدنی نیست زیاده عمر و دولت افزون باد

نور دیدهٔ شرافت و نجابت و قرهٔ یگانگت و قرابت متوسط المرام بیشا و کام باشند آرزوی دیدار راحت آثار جمال باکمال که شمع جلال اقبال پروانه اش باد مشکشف ضمیر سعادت تخمیر نموده می آید خط مسرت نمط مع مهربانی نامه ٹھاکران آمد باینجانب خوشی حاصل شد موافق تحریر ایشان شادی منظور کرده باشد باید همگنان مقیم باشند چهلداران از جلوه گری دست برخوردار در تامل مانند درحالیکه انکار تاکی و اقرار ترسیل مبلغ پانصد روپیه البالغ داشتن ور لیکن از بیست و پنج روز پیشتر ٹھاکران نوشتند در آن وقت کار مبارک بعمل آمد حالا موافق تحریر العزیز ساعت شادی باقی است لیکن تمام و کمال روانه کنند در صورت تمیکاسه بشرط بار طفل نعم البدل خواهد شد او داند کار او داند

زیاده العاقل تکفیه الاشارة

برخوردار بخت بیدار بلند حوصله کامگار طول عمره بعد دعای نیک اختری و طالع اسکندری مطالعه نماید چه پیروزنامه و پیغام بدست و زبان قاصد از خانه آمده نوشته بود که بخانه لاله فتح چند صاحب شادی کار خیر پیروز استجی سدی اساڈھ در پیش و مبشران نزدیک و دوری رسند و خواهند رسید و مجمع نسوان عالم برادری شهر خواهد شد و همه حلیات و محلیات طلای و نقره و ساده مرصع پیش تهرتن و پوشاک زربفت عرایس و عنایس مقابل موجود مگر نزد خانون پنج ششم خورک چوڑی کرن پھول با وصف تقریر و تحریر غائبانه بسبب انکاری چست کاری آنطرف هنوز صورت نه بست وقت پیشانی و حسن ظن در رسید از این جهت مبلغ پنجاه روپیه نقد و پنج جفت کرن پھول برای آوردن نگین و کندن بجید و هم بعد حلا بستن و فرستادن نگینه بلورے و ساده کارے حاصل کنانیده پنج جوڑی ششم کرن پھول نو ساخت زود تر از زود و هر چه بعجلت تمام تر از دو سه روز پیشتر میعاد شادی در اینجا رسانند تاکید دانند

برادر عزیز از روانم بحفظ خلاق مکارم اکرم باشند ساتگین تمنا و عنفوانی از می رنگین وارغوانی
مرادات فروغ جوانی تا ابد معمور و لبریز باد بورود ستیار امم قاصد و نامه قلم نیز قسمت پرسیدن
قلم احوال پوست کنده بیان کرد که با وصف تحریرات نصایح چیند در چیند در عالم عنفوانی
بعد طعام لذیذ بحیث جناب والده و عمه و دراز کشتی خواب غفلت شیطانی و سبق از اوراق
گنجفه و مشق مهره شطرنج و صحبت اوباشان خرابات شراب فرنگ و پیدا شدن لقدم بالحرص
هم نشینی و در حالت نیافتن از خانه متصرف قرض و تقاضای قرض داران مقام هتک شنیده
طعام نخورده شب در فکر خواب نآمد پس معلوم شد که دولت عالم قدیم از خانه پا تراب کرد و آخر
گنجفه ولایتی و شطرنج بهرامی بناکامی تمام نصیب شد سفی است صبحدم گرسنه و تشنه براه
بازار به سیر مدرسه رفته چه دید که چارپای خر و سه دست طول و عرض یک نیم دست و صورت
فقنگی طفلک حکم نیم خوراک و بهره طفلان مامور هر وقت در بار حاضر شده بعد عرض حال
واسترشاد و دو تلنگه برای گرفتاری حاضر شدن الیشان جناب اعلی فرستاده اند عوض آن
مزه واری و رنجا خواری نخواهند یافت زیاده عمر دراز باد فقط

برادر بجان برابر شیر بیشه بخت بلندی و دوربابی افادت و ارجمندی زیدالله عمره حاصل
حیات دوام از نتایج اغصان طوبای مرام مستدام روزی باد و توقع که بفضل متعال شامل حال
خیریت و جمعیت بوده باشند از انجا که عالم جوانی دیوانی در حقیقت دیوانگی و نافرزانگی می نامند
ضرورت را با وصف عقل و دانائی و بینائی آفت آسمانی می دانند ای گل بجالت طفلان
و دختران و گیلیان و خانمان همه تن شما را بجز ذات عزیز کدام برادر حقیقی است سنیده اند
که غرض کار خیر بار گران فقط او باقی هستند نه امیر نه وزیر نه فقیر سر انجامش بکدام وقت در پرده
اغماض داشته محض عزیز است نزدهم هزار روپیه جائداد است برای همه تن طفلین است

خصوص برای انسکار عقد سعدین بیست هزار خانه زنند و مبلغ پانصد روپیه درین پانزده روز
بفرستند که ازین قرض فراغت یافته شود ورنه مبلغ دو صد روپیه پاس دختر که جلوهٔ طلب اند خشم
مع لقد جنس خود بملک غیر نقل خواهم ساخت او و اندکار او و اندرین بدنام نخواهم شد زیاده دعا
برادر خجسته سیر از جان بهتر بلند اختر از دعای عمر برخوردند دعای از آلهای کامگاری و برخوردار
و از یاد بخشیار سے مطالعه نماید خط ایشان باستدعای تقسیم پرگنه و ورثه پدری و جدی
چه مواضع و چه زمین و چه باغات و حویلی همه چیز رسید این خبر جناب والده صاحبه معظمه
ضعیف است حال بدریافت آمد الا آن برادر خورد سال را چه خبر که در سفید و سیاه امتیاز تفرقه وارد
و در حیات بزرگوار محبت جانبین برابر متصور و هم مشهور جهان است وفات جناب را
عرصه قلیل منقضی گشته بان اگر از ما که ای نوع شک و شبهه بودی تا مقام شکایت واجب بود
دران هنگام ما را هیچ شکوه نگشتی بجناب والده ماجده التماس نماید که ببد غفلت از گوش
هوش بر آرند که بنده پدر را بروقت شادی کردن معروض ساخته بود الا جناب بحیات خود کاغذ
بگواهی از مهر خود پیش رئیسان و حاکمان ترکه جمیع برادران زیب قلم فرموده بودند همان قدر
خواهند یافت زیاده عمر و دراز باد

گل بهار چمن کامرانی گل استبشار دماغ شادمانی فرزند مولچند بعمر جاودانی بهره مند باشند
بعد ترسیل دعا های عمر خضر بدرگاه بی نیاز و تحصیل آرزوی حصول دولت قارون بحضرت کارسا
روشن رای عزیز باد خط مسرت نمط ملو باستدعای تقسیم ترکه و وراثت نسبت با بنجانب
بجواب خط نور چشم موتی لال رسید دماغ خوشی را نشانی پریشانی داد بارک الله بر دانشمند
آن برخوردار آفرین صد بار و بدانستند که این تحریر یاوری نباشد بدیت است که هشت طفل
از بطنم خدا داد و همه کتخدا گاهی یکی بجواب هم اگر شکایت من کرده باشد بجا بوده که بنا و قی

دو صد ہزار ابر شکر او امید با رور خواہد نمود آن عزیز را لازم آنست کہ درین وقت ہمہ صغار و کبار خانہ را
بر سینہ گذاشتہ اشک غم و الم از دیدہا بہ ہر یک آستین شفقت پاک نمایند و آیندہ امیدوار باشند
پروردگار نعم البدل آغوش عزیزان را لقصانے نخواہد داشت شاہد مقصود در کنار خواہند یافت
برادر عزیز از جان راست قول و درست پیمان احسن اللہ شانہ پس از فراوان دعا ہائے تمنائے
دیدن و دیدار فرحت آثار کہ جنس مطلب را بہ عزیزان بیان مے نماید بوصول راحت نامہ فرحت انتما
دل را شگفتگی و بدریافت خارجی مقدمہ ریاست طبیعت را پژمردگی و غبار دامن گیر خاطر حیران گردید
کہ بہ بیان لاؤ کرپہ صد حیف کہ با وجود قبضہ داری عرصہ دراز حاکم اعلیٰ حکم نامناسب تقرر و بنام برادر
بدرسیرام کنور ڈگری مقدمہ نمود بدستم بعد گذرانیدن اپیل یک وکیل درجہ اول بنا بر پیروی مقدمہ مذکور
مقرر نمایند واز درگاہ کریم کارساز مصرعہ کہ دارائے خلق ہست و دانائے راز + امیدوار باشند
کہ بالضرور ازین مقدمہ عزیز را فتح یابی نصیب خواہد شد بموجب فرد مشکلے نیست کہ آسان نشود
مرد باید کہ ہراسان نشود و این مصرعہ ہم راست ع نقش سیفے بچتی عجب چیزیست زیادہ از زیادہ
لالہ صاحب عزیز بجانم سرمایۂ حیات مستعارم زاد عمرہ و درجتہ بعد دعوات مزید حیات و علو درجات
کہ مافوق الحد ہست مبرہن رائے سعادت پیرائے باد بخیریت اینجا شاکرم و خوشنودے
خاطر آن بجان برابر مع اصغر و اکبر از درگاہش ہر صبح و مسا خواستگارم قبل ازین تحریمہ مع خیر و عافیت
و کیفیت اینجا بطلب قلمدان چوبی فیض آبادی بموجب نمونۂ فرستادہ سابقہ خدمت منا کہا
روانہ ساختہ بودم مگر بوجہ عدم قیام العزیز سرا پا تمیز آدم مذکور از اینجا واپس آمدہ و ہنوز انتظار
اجوبہ نمودہ الکنون باز مے نگارم کہ قلمدان پائیدار خوشنما بسیار طیار کنانیدہ زود تر از زود بہ خدمت آدم معتبر
بفرستند و از یک پرچۂ قرطاس سعادت اقتباس مفرح سازند و درینولا برخوردار شیو سہائے چوں
بعارضۂ لرزہ و بخار چنان بیمار گردیدہ کہ تا ہفتہ طبیعت شان بحالت ضعف ماندہ این موجب

انواع انواع افکار و انتشار پیرامون خاطر بود اکنون بفضل شافی مطلق از دو سه روز طبیعت
رو بصحت آورده بعد حصول شفای کامل بآن عزیز مطلع خواهم نمود خاطر جمع دارند زیاده دعا
لاله صاحب عمده عزیز از جان معالی قدر والا دودمان زاد حشمته و شوکته بعد دعای ترقی عمر و دولت و تمنای
حصول مواصلت وافر المسرت که زیاده از تحریر و تقریر خامه و زبانست لاجرم مختصر بر وقت داشته
بدعای ضروری می پردازد هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه کارساز بی نیاز که خیریت اینجا بنیکو حاصل
و خوشنودی اوقات آن مجمع صفات همیشه از درگاه وهاب العطایات نیکو خواستگار درین ولا راقم را
یک زنجیر فیل درکار لهذا بآن عزیز مدعا نگار که یک زنجیر فیل دندان دار قامت فراز برنگ سفید مثل ناهید
بقیمت پنج هزار روپیه از صدها فیلان بمعرفت فیلبانان واقف کاران جمیع عیوب دریافته خرید نموده
و بذریعه ڈاک بصیغه بیمه مطلع سازند و بنا بر همراهی پنج راس اسپان خوش رفتار منجمله آن
دو کلدار عربی دیار دو برنگ سمند ولایتی و یک برنگ ابلق بھوٹانی از نزد سوداگران
بقیمت مناسب فیصل ساخته اطلاعی دهند که موجب ممنون راقم قیمت منفصل روانه نموده شود
برادرم بند جگرم نعیم بلکه روح جسم عزیز سند شفیقه بعد دعوات عمر حیات و فتح رای رنگین سعادت قضای
درین تا حین عافیت و خوشنودی مزاج آن برخوردار مع جمیع صغار و کبار از درگاه آفریدگار نیکو خواستگار
بیسکھو حجام مع لوازمه خط نوید شادی فرحت آبادی برخوردار سعادت مقترن گوپال سرن زاد الله عمره
در وقت سعید و آوان حمید رسید از بین مژده کمال شادمانی و خرمی بحصول انجامید الله مبارک و مسعود گرداناد
و بر جمیع خوش اوقات همایون باد ادام اینجانب مع ذات رسم شادی مبارکبادی از عقب خواهد رسید
لازمه سعادتمندی آنست که تا حصول دیدار به تحریر مکاتبات خوشوقتی مینماینده باشند زیاده ایام جمعیت بکام دل
عزیز لخت جگرم نور بصرم خرم باشند دعائیکه ثمره باغ هستی ست دعاها بفضل سرمدی آهسته روشن را
سعادت پیرایی بالتمسه سعادت المسمع رویداد آن نواح [illegible] رقیمة الدعا رسید راحت افزا و بهجت پیرا

گرویده برادرم را باین سعادتمندی بسیار ایزد کارساز گرداناد قبل ازین رقیمه بجواب عنایت نامه ترسیل نموده بودم
احتمال که بمطالعه عزیز رسیده باشد و از تحریرش ضعف و نقاهت کمال و ناتندرستی طبیعت جناب سهائی وضح صفا
دریافته دلم را بیتابی شد لازم که حال شگفتگی مزاج جناب موصوف زود تحریر در آرند و آینده برادر حسن و ارجمندی
از کیفیت ارجمندی منتظر را یاد دوم انشادی نموده باشند که سمبر طبع متصور است زیاده عمر و دولت لایزال روز بروز
برخوردار نور نظر بلند اختر زاد الله عمره ول دعا طراز و قلم مدعا پرداز بر جریت انجناب شاکر جناب خالق ارض و سما بوده
خواستگار خیر و عافیت آن عزیز پیوسته بدرگاه حضرت احدیت و افروختم که شرح خبر افرحی آن لخت جگر
بدریافت رسید زین مژده شام و سحر موجب انبساط اعوان خاطرم گردید این معنی بر صغیر و کبیر اظهر که چند قطعه حلوا نمود
بمصاحبت مردان معتبر نزد آن فرخنده اختر فرستادم مگر بانتظار مکاتبه آن خجسته سیر دلم مضطرب حسب که در اوی
کرم گستر لاله گوری شنکر رخت سفر بعالم جاودانی بسته اند چنین امر ظهور نیابد که چون بازم نگارند
که از کوائف خرمی مزاج مطلع سازند و عادت سابقه ترک نمایند آینده آن عزیز مختار اند

برادرم بلکه بهتر از روانم محفوظ از بذر زمان باشند و دعای عمر ابدی و درجات مزیدی مطالعه خاطر آن با عید اضراد
بفضل اکرم الاکرمین درین ناحیت بعافیتم و خرمی مزاج فرحت امتزاج آن خجسته خصال پیوسته از درگاه
داور جهانبان خیر خواستگار رقیمه بهجت ضمیمه مع کوائف آن دیار و جمیع صغار و کبار رسید شادمانی و کامرانی
بحصول انجامید عزیزم را باین سعادتمندی بسیار ایزد داور مدارج کبار رساناد و لازم که آینده هم رسم کتابت
باین طور جاری ماند که خوشنودی خاطرم در آن بود دالمتن از حوادث زمن بر کنار داراد فقط

خاتمة الطبع نفس بند کاف و نون را صد سپاس که انشای ندرت آرای مسمی به انشای ہر سہای فارسی زبان
تصنیف نثار نغز نگار منشی ہر سہای صاحب اورنگ آبادی حسب ایمای مصنف موصوف بمقام لکھنؤ در مطبع نامی
منشی نول کشور واقع حضرت گنج در ماه نومبر ۱۸۸۲ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۲۹۹ھ بحلیه انطباع آرایش پذیرفته